

هم‌اکنون در بسیاری از سینماهای جهان فیلم سلما برروی پرده است. این فیلم مبارزه طولانی و خستگی‌ناپذیر سیاهان آمریکا به رهبری مارتین لوترکینگ برای کسب حقوق شهروندی سیاهان را به تصویر می‌کشد. آنچه که خیلی‌ها نمی‌دانند اینکه دست‌اندرکاران و نویسندگان این فیلم اجازه استفاده از سخنرانی‌های واقعی کینگ را نداشتند، چرا که سخنرانی‌های وی تحت قانون کپی‌رایت قرار دارند و بدون اخذ لیسانس نمیتوان عین سخنان وی را نقل نمود. تهیه‌کنندگان فیلم نتوانستند لیسانس سخنان وی را اخذ کنند، زیرا یکی دیگر از رقبای آن‌ها زودتر موفق به کسب آن شده بود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود، آیا ما در آینده خواهیم توانست در کتاب‌ها و فیلم‌های تاریخی و درسی، آنچه را که واقعاً گفته شده است را بخوانیم، بشنویم و یا ببینیم؟ و یا اینکه حتی وقتی که از صمیم قلب می‌خواهیم به واقعیت وفادار باشیم و گفته‌های تاریخی را مو به مو نقل کنیم، به خاطر نداشتن لیسانس، مجبور به جعل حرف‌های می‌شویم که می‌توانست گفته شود، اما گفته نشده است. آیا قانون کپی‌رایت، که حرف‌های مارتین لوتر کینگ تا هفتاد سال پس از مرگش زیر حمایت آن قانون محبوس و زندانی شده است، ما را به جعل تاریخ تشویق نمی‌کند؟ تولید فرهنگی در عصر دیجیتال و دنیای کنونی ما ره به کجا می‌برد؟

در مقاله زیر امیلی بیکرتون نگاهی دارد به کتاب پلت‌فرم مردم اثر استرا تیلور. او ضمن گشتی در کتاب‌هایی که به بررسی تکنولوژی جدید پرداخته‌اند، به بررسی بعضی از پیشنهادات سیاسی و عملی برای حفظ و گسترش آزادی در دنیای مجازی که با دنیای واقعی ما در هم تنیده شده است، می‌پردازد.

## فرهنگ بعد از گوگل

نوشته: امیلی بیکرتون

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۵۸۰۴

ادبیات مربوط به تأثیر اجتماعی اینترنت همیشه تلاش کرده است تا با سرعت فوق‌العاده زیاد موضوع خود همراه شود. اولین نسل تفکر در مورد شبکه در اوایل دهه ۱۹۹۰ شکل گرفت، وقتی که با انتشار اولین مرورگرها استفاده از اینترنت بسرعت گسترش یافت؛ آن اندیشه از درون رشته موجود حمایت

از تکنولوژی سر برون آورد که به سال‌های پاد-فرهنگ [فرهنگ اقلیت که در تضاد با ارزش‌های جاری قرار دارد. م] ضد مصرفی دهه ۱۹۶۰ برمی‌گشت. مجله «وایرد»، که در سال ۱۹۹۳ تاسیس شد، موتور آن بود؛ چهره‌های کلیدی مشتاق تکنیک، استوارت براند، کوین کلی و هاروارد راین‌گلد، با «حافظ مقدس» شان مارشال مک‌لوهان در آن درج می‌کردند. چشم‌انداز خوش‌بینانه‌ای سر تاسر رونق «اقتصاد جدید» را فرا گرفته بود: اینترنت در حال تغییر همه چیز بود، و همه چیز را بهتر می‌نمود، منادی عصر جدید آزادی، دموکراسی، ابراز صریح عقاید و رشد اقتصادی بود. ترانه‌سرای گروه گریتفول دد (Grateful Dead)، جان پری بارلوس با «اعلامیه استقلال فضای مجازی» در سال ۱۹۹۶ در داوس (Davos) لحن را تعیین کرد: «دولت‌های جهان صنعتی، غول‌های کسالت‌آور گوشت و فولاد، من از فضای مجازی، خانه جدید اندیشه می‌ایم. از طرف آینده، از شما گذشتگان می‌خواهم که ما را به حال خود رها کنید.» در برابر این، یک جریان قدیمی کوچکی از نوشته‌جات انتقادی چپ وجود داشت که قدمت آن حداقل به اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌رسید؛ این شامل شخصیت‌های «مک‌لوهانیت چپ» [مارشال مک‌لوهان، فیلسوف کانادایی بود که در دهه ۶۰ ظهور وب را پیشگویی کرد. م] مانند نیل پستمن از نشریه نیشن بود. مقاله کلاسیک اشکارتر سیاسی-ریچارد بربوک و اندی کامرون در سال ۱۹۹۵، «ایدئولوژی کالیفرنیا»، نشریه «وایرد» را در روزهای نخستین خود به سیخ کشید، در حالی که در لیست پست الکترونیکی «نت تایم» و در صفحات مجله میوت، نویسندگانی چون گیت لونیک تلاش کردند تا یک «نقد شبکه» خالص را شکل دهند. اما این صداها اغلب به حاشیه‌های مخالفین محدود می‌گشت.

با سقوط دات. کام در سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۰، چیزی از درون این لرزش گفتمانی بیرون آمد. در سال‌های نخست پس از سقوط، کتاب «ایا مهم است؟» اثر نیکولاس کار در سال ۲۰۰۴ منتشر شد که نشنگی «اقتصاد جدید» را از سر پراند. اما با حباب گرینسپن [رئیس بانک مرکزی آمریکا در اوایل قرن. م] و بودجه اطلاعاتی گسترده دولت بعد از ۱۱ سپتامبر، تکنولوژی آمریکایی بزودی دوباره سر پا ایستاد. تیم اورایلی با سکه زدن اصطلاح باب روز «وب 2.0» در سال ۲۰۰۴ بازگشت خوش‌بینی را مجسم نمود. شور و شوق ویکیپدیا و موج اول رسانه‌های اجتماعی در طی همین سال‌ها وارد صحنه شدند، و در آن موقع بود که چشم‌انداز غول‌های بزرگ تثبیت شد: گوگل، فیس‌بوک، امازون، اپل، میکروسافت. گفتمان‌های تکنولوژیکی این مرحله بازتاب‌دهنده شکل تحول وب بود: با «متن باز» (یک اصطلاح باب روز دیگر که توسط اورایلی سکه زده شد) و ویکیپدیا، استدلال می‌شد که توده‌های نامشخص می‌توانند

محتوی و کد بهتری را نسبت به افراد صاحب نام (و حقوق بگیر) [منظور شرکت‌های معروف مثل مایکروسافت در مقابل ویکیپدیا. م] تولید کنند.

هنگامی که بحران بسیار عمیق تری در سال ۲۰۰۸ بروز کرد، تکنولوژی آمریکایی یکی از محدود بخش‌هایی بود که نسبتاً صدمه ندید، و تا نوقت دیگر به خه‌های جدید تولیدی منتقل شده بود: تلفن‌های هوشمند، تبلت، کتابخوان الکترونیکی. جذب این دستگاه‌ها، توسعه کیفی استفاده از اینترنت را به ارمغان آورد، و مرز بین زندگی روزمره و «فضای مجازی» که پیش از آن به عنوان یک حوزه مجزا درک می‌شد، را نامشخص کرد. ناگهان بدیعی گشت که همه حرفه‌ای مربوط به ظرفیت اینترنت برای برانگیختن تغییر اجتماعی گسترده فقط حرف پوچ نبود. در این سال‌ها بود که مجموعه‌ای از صدهای بدبینانه‌تر و انتقادی‌تر که نگران خطرات استفاده گسترده از وب بودند، برجسته گشتند: «کم‌مایه‌ها» اثر نیکلاس کار (۲۰۱۰)، «شما یک گجت نیستید» اثر جارون لانیر (۲۰۱۰)، «تنها باهم» اثر شری ترکل (۲۰۱۱)، «شبکه وهم» اثر یوگنی موروزوف (۲۰۱۱)؛ به خصوص کتاب کار، به بیان اصلی یک اضطراب پایه‌ای تبدیل شد، و این قبل از افشاکاری‌های اسنودن در ژوئن ۲۰۱۳ بود که برخی از مفاهیم تیره‌تر از این تحولات را با خود به همراه آورد. اما آن موقع اینترنت بطور ساده و اشکاری با قسمت بزرگی از زندگی روزمره و بخش زیادی از ساختار جامعه سرمایه‌داری در هم تنیده شده بود، و بیش از پیش ایزوله کردن یک نهاد تکنیکی منحصر بفرود، یعنی اینترنت، به عنوان صرفاً خوب یا بد کاملاً بی‌معنی بود. هدف اصلی انتقاد از اینترنت بطور فزاینده‌ای به حدود و ثغور خود جامعه مربوط بود، طوری که یک روش اجتماعی‌تر انتقادی را به بجاترین حالت انتقادی تبدیل کرد.

این زمینه‌ای است برای کتاب پلت‌فرم مردم اثر استرا تیلور: بازپس گرفتن قدرت و فرهنگ در عصر دیجیتال. تیلور خود را نه یک «رهبر هوراکش پیشرفت به هر قیمتی» و نه یک «پیامبر بد شگون» نمی‌داند که از هر تغییری تأسف آنچه را که از دست داده، بخورد. هدف او ارائه یک حالت متعادل‌تر انتقاد از اینترنت است تا اینکه طرفدار یک قطب استاندارد بلاعی (رتوریک) باشد. او به هیچ وجه اولین کسی نیست که چنین می‌کند: یوگنی موروزوف فرد دیگری است که چنین موضعی اتخاذ می‌کند، در پیش گرفتن یک موضع سوم در مجادله که خود را در مقابل دیگر طرف‌های درگیر متمایز می‌سازد و کمتر تکنو-جبرگراست، و بیشتر در پی توضیح روشی اجتماعی-سیاسی است. اما اگر متصدیان این موضع سوم بدرستی خود را در اینجا قرار می‌دهند، باید گفته شود هم‌اکنون این کاری ساده است که - در سومین دهه موجودیت وب - چنین روشی را اتخاذ کرد. آنچه مهم است جزئیات تشخیص و کارهایی است که می‌توان انجام داد.

آرزوی تیلور، هم چنان که عنوان فرعی کتاب نشان می‌دهد، این است که موردی برای سیاست فرهنگی جدید در عصر دیجیتال بیابد. اینکه وب 2.0 چگونه بر تولید و توزیع فرهنگ تأثیر می‌گذارد، او را بطور مستقیم متأثر می‌کند. او فیام‌های مستند می‌سازد و ویرایشگر دو کتاب، یکی در فلسفه، و دیگری در باره جنبش اکوپای در ایالات متحده است. او دارای هیچ کار موازی دانشگاهی نیست که وی را از ناعدالتی ساختاری فزاینده‌ای که توصیف می‌کند، حفاظت کند؛ همچنین او مانند اکثر نوازندگان، فیلم‌سازان، عکاسان و خبرنگاران تحقیقی نیست که بر اساس داستان‌هایی که او باز می‌شمرد، برگه زغال‌سنگ فرهنگی صنعتی کار کنند که توسط اینترنت دگرگون شده باشد - البته نه به شکلی که مجله «وایرد» پیش‌بینی کرده بود. پیشینه شخصی تیلور از او کاندید مناسبی برای هواخواهی از وب می‌سازد. او در مجله  $n+1$  در مورد آموزش خانگی روشنگرانه‌اش توسط والدین یاد-فرهنگی خود نوشته است. «پلت‌فرم مردم» با داستان اینکه چگونه تیلور ۱۲ ساله در شفق دوران پیش-وب در سال ۱۹۹۱ مجله محیط زیستی خود را منتشر می‌کند گشوده می‌شود؛ وی نشریه را با کمک دوست پدرش که مدیر یک مغازه کینکو [مغازه فتوکپی، زیراکس، چاپ..م] محلی بود چاپ و آن را با ماشین والدینش بین کتابفروشی‌ها و مغازه‌های مواد غذایی اطراف اتن، در جورجیا، توزیع می‌نماید. او اشاره به این موضوع دارد که امروز، وقتی که «هر بچه‌ای با تلفن هوشمند خود» بطور بالقوه می‌تواند با فشار یک تکه پیام خود را به گوش میلیون‌ها نفر برساند، چقدر اسانتر می‌توانست پیام خود را منتشر کند. تیلور در سال ۲۰۱۱، به انتشار پنچ شماره از نشریه پارک زوکوتی [پارک جنبش اکوپای]، اکوپای گازت، که با اعانه‌های مردمی منتشر می‌شد، کمک می‌کند که هم آنلاین و هم چاپی منتشر گردند. این پیشینه مهم است: او از موضع امید و انتظارات فراوان، و نه شک و تردید نسبت به تغییرات تکنولوژیکی آغاز می‌کند.

«پلت‌فرم مردم» بر پیامدهای عصر دیجیتال بر دموکراسی فرهنگی در بخش‌های مختلف - موزیک، فیلم، اخبار، تبلیغات - و اینکه چگونه نبردهای کپی‌رایت، قانون‌های دزدی هنری-ادبی و حفظ تحریم خصوصی تکامل یافته است، نظر می‌افکند. تیلور به درستی سرخوشی و سرمستی تکنیکی اواخر دهه ۹۰ را در زمینه حساب‌داری-قیمت‌گریسپن قرار می‌دهد، و اشاره می‌کند که مقررات‌زدایی وجوه سرمایه‌گذاری خطرپذیر را از ۱۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ به ۱۰۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، بادکنک‌وار افزایش داد. در جایی که خیال‌پردازان فناوری، اقتصاد سیاسی اینترنت را به عنوان «نوع بهتری از سوسیالیسم» (کوین کلی از «وایرد») یا «یک آزمایش گسترده در انارشی» (اریک اشمیدت از گوگل و جارد کوهن از وزارت خارجه) مورد ستایش قرار می‌دادند، او نشان می‌دهد که چگونه شرکت‌های بزرگ

در این چشم‌انداز جدید تسلط داشتند: در سال ۲۰۱۳ ارزش سهام دیسنی و تایم‌وارنر ۳۲ درصد، سی.بی.اس. ۴۰ درصد و کوم‌کست ۵۷ درصد افزایش یافت. تکنولوژی قدیمی و کمپانی‌های صنعتی فرهنگی با [تکنیک و کمپانی‌های] جدید «شریک» شدند: ای.تی. اند تی. با اپل، دینسی و سونی با گوگل. اکثر ناشرین موسیقی بزرگ در اسپوتی‌فای، و نیز فاکس در وایس مدیا، سهام دار هستند، در حالی که انتشاراتی کونده نست ردایت (Readit) را خریده است. بر خلاف شبکه‌های توزیع چندگانه که زمانی تلفن، تلویزیون، رادیو و فیلم را تعیه می‌کردند، امروز تقریباً هر آنچه که از طریق کابل و یا بی‌سیم در ایالات متحده منتشر می‌شود، «تک کانالی» و در انحصار تعداد انگشت‌شماری از غول‌های بزرگ قرار دارد: ای.تی. اند تی.، ورایزون، کوم‌کست، تایم‌وارنر.

اندازه آن‌ها با تازه‌واردان مطابقت دارد. گوگل، که ۲۵ درصد ترافیک اینترنت امریکای شمالی را در بر می‌گیرد، بعد از ۲۰۱۰ صدها شرکت را بلعیده است. فیس‌بوک با بیش از یک میلیارد کاربر، افزون بر یک هفتم جمعیت جهان را ثبت نام کرده است. یک سوم از کاربران اینترنت روزانه به سیستم ابری امازون دسترسی دارند. هم چنان که تیلور اشاره می‌کند، منبع اصلی درآمد فیس‌بوک و گوگل، هزینه تبلیغاتی شرکتهای دیگر، سالانه معادل ۷۰۰ میلیارد دلار در آمریکا، می‌باشد؛ اما این بنوبه خود بستگی به مازادی دارد که از کارگران تولیدکننده «چیزهای واقعی» بیرون کشیده می‌شود. منطق تبلیغات، میل شدید غول‌های تکنولوژی را برای (داده‌های ما برمی‌انگیزد. گوگل در سال ۲۰۱۲ اعلام کرد که اطلاعات جمع‌آوری شده توسط سرویس‌های چندگانه‌اش - جی‌میل، نقشه، جستجو، یوتیوب و غیره - را با «معلومات شخصی» (پرسش‌های جستجو، اطلاعات کلیک شده)، «معاشرت شخصی» (ایمیل ما و شبکه رسانه‌های اجتماعی) و «تجسم شخصی» (محل فیزیکی ما که توسط تلفن همراه دنبال می‌شود) را در یک «پروفایل ۳ دی» ترکیب می‌کند، بطوری که اگهی‌دهندگان بتوانند بلادرنگ دسترسی به آن داشته باشند. فیس‌بوک، که ارزش اولیه سهامی معادل با ۱۰۴ میلیارد دلار دارد، در حال حاضر خریدهای آفلاین (خریدهای معمولی و غیر آنلاین) کاربران را با پروفایل‌هایشان بسته‌بندی می‌کند، تا انطور که مارک زاگر برگ عنوان می‌کند، «بازاریابان راحت‌تر بتوانند به مشتریان خود دسترسی داشته باشند». بدون «لایک» ها و نظرات ما، عکس‌ها و تئویت‌های ما، رتبه‌بندی محصولات ما و مرورهای ما در مورد رستوران‌ها، این کمپانی‌ها هیچ ارزشی ندارند.

تیلور تأکید می‌کند که آنلاین و آفلاین دنیاها متمایزی نیستند؛ اینترنت در حکایت او یک معنی متمایز «دنیوی» دارد. با تجزیه آن به سه لایه مختلف - زیرساخت‌های فیزیکی (کابل‌ها و روترها)، نرم‌افزار (کد، برنامه) و محتوی - آن به چیز قابل کنترل‌تری، بطور بالقوه آسیب پذیر برای سواستفاده.

، مبدل می‌شود. نبرد فعلی بخاطر «بی‌طرفی اینترنت» در ایالات متحده نشانگر این امر است - نبرد برای رقیق‌سازی مقررات جلوگیری شرکت‌های تلویزیون کابلی و ارائه‌دهندگان خدمات از کاهش سرعت ترافیک برای خاموش کردن رقابت، و یا تقاضای هزینه اضافی برای بالا بردن سرعت. مسأله بعدی این است که آیا اصل دسترسی برابر به اینترنت را می‌توان از ارتباطات سیمی به ارتباطات بی‌سیم گسترش داد - این فقط شامل گوشی‌های تلفن نمی‌شود، بلکه اتومبیل، ساعت، یخچال، لباس را نیز در بر می‌گیرد، چرا که اینترنت اشیا، نزدیکتر از همیشه، از دور نمودار می‌شود.

اگر شرکت‌ها در عصر دیجیتال رونق گرفته‌اند، آنگاه در مورد رابطه بین کار خلاق و نوآوری در تکنیک چه می‌توان گفت؟ وب، برای خیال‌پروان تکنولوژی می‌تواند بهشت خلاقیت‌های مشترک، با هنر و دانشی که برای لذت محض تولید می‌گردد، باشد. کتاب «ظهور طبقه خلاق» (۲۰۰۲) اثر ریچارد فلوریدا، ظهور «اقتصاد اطلاعاتی» را ستایش می‌کرد، جایی که کارگران از پیش کنترل ابزار تولید را بدست گرفتند؛ زیرا این ابزار در سر آن‌ها قرار داشت. تنش بین اخلاق پروتستانی و خلاقیت غیر متعارف حل می‌گردد، زیرا منفعت‌جویی و لذت‌جویی، جریان اصلی و جریان جایگزین به یکدیگر مبدل می‌شوند. تیلور اشاره می‌کند که در واقع ایدئولوژی خلاقیت به طور فزاینده‌ای برای یک اقتصاد سوددهی مبتنی بر اجحاف مفید گشته است. در یک کلاف در هم پیچیده، از اخلاق خلاق مستقل - استعاره‌ای برای هنرمند فقیر اما از لحاظ معنوی کامل - برای توجیه پرداخت کم و ناامنی شغلی استفاده می‌شود. کارگر ایده‌ال با مشخصات سنتی ذوق هنری خلاق مطابقت دارد: مبتکر، سازگار، وقت زیادی می‌گذارد و انتظار پاداش کمی دارد. به کارگران کارخانه گفته شده است، «وقتی کسی کارمند اپل است، پول نباید مسئله‌ای محسوب شود». دانشجویان لیسانسیه تشویق می‌شوند که خود را با نقاشان و هنرمندان مقایسه کنند، تا اینکه وقتی امکان تصدی شغل استاد دائمی وجود نداشت، بهتر خود را برای فقر آماده کرده باشند.

در «درس یک استاد» اثر هنری جیمز، نویسنده‌ای جوان در پی وقف کامل خود به هنر، با هراسی فزاینده به آینده‌ای که توسط استادش برای او طراحی شده است، گوش فرا می‌دهد. نه فرزندی، نه آسایش مادی، نه ازدواج - زیرا همه این‌ها، «طلایی» که او ظرفیت ایجادش را داشت، می‌توانست تیره و کدر سازد. او مقاومت می‌کند: «هنرمند - هنرمند! آیا او در هر حال مرد نیست؟» بررسی تیلور از «فرهنگ ازاد» به همان موضع، هر چند از نظر جنسیت خنثی - می‌رسد، او تصدیق می‌کند که «سرنوشت هنرمندان خلاق این است که بین دو قلمرو ناسازگار ارزشی قرار گرفته و بین آن دو پاره شوند»: از یک طرف، تولید فرهنگی شامل «قانون اقتصادی محصولات و کار است»؛ از طرف دیگر، آن

مستلزم «فرم بالایی از ارزش که ما با هنر و فرهنگ مرتبط می‌کنیم» می‌باشد. آنچه که وی نشان می‌دهد این است که برای کارگران فرهنگی، شرایط در حوزه اول [حوزه اقتصادی] بطور شدیدی بدتر شده است؛ اگر چه وعده عصر دیجیتال - شرایط دسترسی جهانشمول، دموکراتیک - است، اما پاداش اندکی عرضه می‌کند؛ با اضافه کردن فریاد یکی به بداهنگی دیجیتال، بحث معقولی ایجاد نمی‌شود. ترانه‌سرایی به تیلور می‌گوید پخش ۴۷۶۸۰ بار در اسپوتیفای به اندازه فروش حق امتیاز فروش یک صفحه گرامافون است، در حالی که آیتونز می‌تواند ۳۰ درصد و یا بیشتر را بردارد. ایدئولوژی «فرهنگ ازاد» اینترنت هوشیارانه روابط نابرابر اجتماعی را پنهان می‌کند: غول‌های دیجیتال برنامه‌های رایگان، ایمیل و مضمون را به صورت طمع‌های برای به قلاب کشیدن مخاطبان در جهت فروش تبلیغات به کار می‌گیرند؛ با تلاش هنرمندان مستقل قرار است که آثارشان با همان شرایط ارائه شود.

تیلور با تأسف تجر به کشف اینکه فیلم مستند خود، «بررسی زندگی» - مصاحبه با فلاسفه که دو سال طول کشید - حتی قبل از آنکه در سینما به نمایش در آید توسط بیگانگان بطور آنلاین توزیع گشت، را تشریح می‌کند. وقتی که او ضمن نامه‌نگاری با مسئولین توضیح می‌دهد که نیاز به چند ماه برای جبران هزینه‌های فیلم اش دارد، قبل از اینکه مجانی آنلاین شود، به او پاسخ دادند (با فحش و ناسزا) که فلسفه متعلق به همه است. «من به توی جنگ کپی‌رایت سکندری خوردم». او شک ندارد که قانون کپی‌رایت غیرقابل دفاع است. در سال ۱۹۷۸، حقوق انحصاری نویسندگان در ارتباط با آثارشان به هفتاد سال پس از مرگ‌شان افزایش یافت، و اصل اولیه کپی‌رایت به عنوان پاداش یا انگیزه‌ای برای تولید فرهنگی را، بیهوده و مسخره نمود. در عوض، او نشان می‌دهد که این قانون به تعداد انگشت‌شماری از شرکت‌های تجاری مشوق مادی داد تا «چیزهای جدید ایجاد نکنند، بلکه بخش‌های بزرگی از آنچه که تابحال وجود داشته است را بخرند». «پلت‌فرم مردم» قویاً در جهت یک رفرم در سیستم کپی‌رایت، که در ذات خود، از کار دفاع کند، به بحث و مجادله می‌پردازد و خواهان یک رابطه «حمایت متقابل» بین «انجایی که کار خلاق می‌نمایند و کسانی که گیرنده آن هستند»، می‌باشد. تیلور تهدید غرای دیدرو را نقل می‌کند:

آدمی می‌تواند صاحب چه مالی باشد اگر یک کار فکری - میوه منحصر بفرد تربیت او، مطالعاتش، شب‌هایش، عمرش، تحقیقاتش، مشاهداتش؛ اگر بهترین ساعات، زیباترین لحظات زندگی خود؛ اگر افکار خودش، احساسات قلبش، با ارزش‌ترین قسمت وجودش، که نابود نمی‌شود، که او را جاودانه می‌سازد - به او تعلق نگیرد؟

بر خلاف امید مشتاقان تکنولوژیکی برای اشکال جدید همکاری خلاق، اکثر محتوی فرهنگی آنلاین،

توسط کمپانی‌های تجاری با استفاده از فرایندهای معمولی تولید می‌شوند. تیلور متذکر می‌شود، اینترنت «منحنی قدرت» کالاهای فرهنگی، با تسلط تعداد انگشت‌شماری از آثار پرفروشی که بیش از هر زمان دیگری بر یک «دُم» در حال رشد که اساساً خوانده، دیده و یا شنیده نمی‌شوند، را سرازیر کرده است، نت‌فلیکس، که بیش از ۴۰ درصد عرض‌اکثریت شعبای مردم آمریکا را در بر می‌گیرد، گزارش می‌دهد که ۱ درصد پیام‌های تاپ‌جوابگوی ۳۰ درصد از اجاره فیلم‌های آن می‌باشد؛ ۱۰ فیلم محبوب یوتیوب، ۸۰ درصد از کل نمایش‌های آن را تشکیل می‌دهد. تیلور از خالی شدن از قشر متوسط اظهار تأسف می‌کند- اثری کمتر مطابق عرف که هیچ‌گاه در ورای محل دنج متخصصین، طنینی ندارند.

بویژه «میان‌گم‌شده» وقتی که او از فیلم و موزیک به روزنامه‌نگاری برمی‌گردد، معنی پیدا می‌کند. صنعت اخبار، یک محیط ویران شده دیگر، در عصر دیجیتال است، با روزنامه‌های محلی و روستایی که خصوصاً در ایالت متحده به سختی ضربه خورده‌اند؛ تعداد خبرنگارانی که پایتخت کشورها را پوشش می‌دهند بین سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۹ نصف شده است. حتی در «بی‌اریا» پر رونق، نشریه اوکلند تریبون تعداد خبرنگارانش از دویست در سال‌های ۱۹۹۰، امروز به کمتر از یک دوجین کاهش یافته است. همچنان که تیلور اشاره می‌کند، در حالی که شما می‌توانید با یک کلیک به نیویورک تایمز، گاردین بریتانیا و گلوب‌اند میل کانادا دسترسی پیدا کنید، روزنامه‌های محلی شما احتمالاً بسته شده‌اند. دفاع او از این حرفه، دفاعی کلاسیک بر پایه این عقیده است که خبرنگاران باید به مثابه ناظرین دموکراسی در برابر جهل و فساد عمل کنند، سیاستمداران را به حسابرسی فرا خوانده و حوادث سراسر جهان را از هاله ابهام نهانی در آورده و در صفحات اول-چه کاغذی، چه دیجیتالی- منتشر کنند. اما، در اتاق‌های خبر مدرن، گزارش‌های عمیق بین‌المللی تقریباً منقرض شده است: او می‌نویسد، در سال ۲۰۰۶، رسانه‌های امریکایی، چه در چاپ و چه سخن‌پراکنی، فقط از طرف ۱۴۱ خبرنگار خارجی در کشورهای بیگانه حمایت می‌شدند. بودجه‌ها به سمت نسخه‌های دیجیتالی و آنلاین مجلات، کانالیزه شده است، مانند هافینگتون‌پست؛ اخبار/فید خوان‌هایی مثل گاوکر (Gawker) یا سایت‌های «رسانه‌واگیر» مانند بازفید (Buzzfeed) بسط و توسعه یافته‌اند. با این حال بمب ساعتی که حلق اویز خبرنگاران خارجی است، مدت‌ها قبل از ظهور وب در حال تیک‌تاک کردن بود. در اینجا دوباره، مشکلات جدید عمدتاً مشکلات قدیمی با چهره‌ای مختلف هستند: روندهای مدتها قبل مشهود، در دهه ۹۰ به مجرد آنکه عصر دیجیتال کنترل را بدست آورد، شتاب سرگیجه‌آوری بخود گرفت. مدل اصیل روزنامه، سودهای حاصله از تبلیغات چاپی را صرف گرانترین اما در عین حال گم‌خواننده‌ترین



صفحات خود می‌نمود، صفحات بین‌المللی، با مخاطبان -جدول کلمات متقاطع و خوانندگان کسب و کار با ورزش و طرفداران ستارگان و شایعات- با هم پیوند می‌خورند. آنلاین، بخش‌های روزنامه‌ها جدا و مخاطبان با هم دسته‌بندی نمی‌شوند، که بنوبه خود اجازه می‌دهد خوانندگان مستقیماً به اخباری که دوست دارند بروند، بدون آنکه نیازی به نگاه و یا پرداخت- برای چیز دیگری داشته باشند.

دستورالعمل‌های شرکت آمریکا آنلاین برای مدل جدید هافینگتون پست، جهت‌گیری آینده را نشان می‌دهد: ویراستاران باید چشم‌هایشان را به رسانه‌های اجتماعی و فراوب (استریمینگ) دوخته تا روند موضوعات را تعیین کنند. با جفت کردن این‌ها با عناوین بعینه شده برای موتورهای جستجو-اغلب غیر ادبی، اما این امر هیچ اهمیتی ندارد، اگر فقط آن‌ها در بالای لیست جستجو قرار گیرند-و کشاندن هزاران وبلاگ‌نویس و کارمندان نویسنده که دائماً یک جریان بی‌توقف مقالات فشرده شده، و متناسب شده را منتشر می‌کنند. کسانی که محتوی مجله را تعیین می‌کنند از قبل در یک حلقه «محبوب‌ترین» بازخورد محبوس شده‌اند. در همین حال، انتشار سریع اخبار آژانس‌های خبری مانند دویدن در «چرخ گردان موش» می‌باشد -از نویسندگان وایر-کپی انتظار می‌رود به اندازه ده گزارش در روز، دوشیده شوند -اخبار آژانس‌ها به تنها منبعی تبدیل شده است که توسط خبرنگاران متخصص در سراسر جهان تهیه شده است. خبرنگاران آژانس‌ها ممکن است خبرنگاران خوبی باشند، اما حقوق آن‌ها وابسته به وفاداری آن‌ها به تعهد بی‌طرفی کارفرمایشان می‌باشد و فقط می‌توانند آنچه را بگویند، که یک نفر دیگر قبل از آنها، معمولاً در موقعیتی رسمی، آن را گفته است.

مدل صعودی برای اخبار در عصر تبلیغات-گرای دیجیتال به معنی ارائه آن چیزی که ما قبلاً در موردش خوانده‌ایم، می‌باشد، خواه قیمت نفت باشد، خواه آخرین نتایج تنیس؛ اکثر سرویس‌های اینترنتی، محتوی را بر اساس الگوریتم‌هایی که مبتنی بر رفتار گذشته است، فرم می‌دهند. ما می‌توانیم اخبار را شخصی کنیم، محتوی را «کارداری» و به اشتراک گذاریم، اما در پروسه، «آنچه ما می‌خواهیم به طرز مشکوکی به آنچه که ما از پیش داشته‌ایم، منجر می‌شود، بیشتر از همان -معادل فرهنگی گرفتن دوش گرم است.» خبر/فیدخوان‌ها برای «جلب نظر» است. همچنان که یک رنجبر جوان در «عصارخانه فیدخوان» توضیح می‌دهد: «من در حدود ۱۱۰۷ برابر بیشتر برای لینک داستان آبکی لیندسی لوهان پول کسب کرده‌ام نسبت به وقتی که اخبار اصیل و بکر را گزارش داده‌ام». سایت‌های خبری مستقل آنلاین می‌توانند دچار قطعی سرمایه شوند. بعد از بسته شدن «بالتیمور اکساماینر» در سال ۲۰۰۹، خبرنگاران سعی کردند تا یک سایت گزارش-عمیق، «تحقیق ارا»، همزمان با ارا سان دیگو، مین پست یا پروپوبلیکا، را راه‌اندازی کنند. تیلور می‌نویسد، بنظر می‌رسید، «یک مثال

درخشان از آنچه بسیاری امید دارند که آینده رسانه-جدید شود» باشد. که «بهترین کفش چرمی خبرنگاری مکتب قدیم» با اینترنت به عنوان «یک پلت فرم سریع و مقرون به صرفه در امر توزیع» ترکیب می شود. خبرنگاران پیشگام «روزنامه نگاری تحقیقی حوادث»، افشاکاری های سوءاستفاده دولتی و پلیس را منتشر و به روز می نمایند، و خواننده را به کمک می طلبند. پس از کمتر از یک سال، آن ها ورشکست شدند. شخصی که در ارتباط با تیلور بود به کار در شرکت محلی وابسته به فاکس مشغول شد. تا اینکه بتواند به دکتر مراجعه کند.

پلت فرم مردم با یک مانیفست پایان می رسد- که این حرکتی بلندپروازانه تر از اکثر کتاب های دیگر در مورد فرهنگ دیجیتال است، حتی اگر متأسفانه با توجه به آنچه که قبلاً رخ داده است. خواسته های تیلور محدود بنظر می رسند. او از فکر ملی کردن ابا دارد- اینجا هیچ چیز معادلی مانند «اجتماعی کردن مراکز داده های» ی یوگنی موروزوف وجود ندارد- و جنبش نرم افزار آزاد با پیشگامانی چون ریچارد استالمن و دیگران را با عنوان «ازادی برای تعمیرکار» را دست کم می گیرد. در عوض او خواهان مقررات و تنظیمات بیشتر برای ارائه دهندگان خدمات و پلت فرم های عمده است؛ بهبود قوانین پهنای باند؛ معرفی نوعی از قوانین گلاس-استیگال [قوانین محدودیت های بانکی در آمریکا در سال ۱۹۳۲ م.] برای رسانه ای جدید. که با زور، تولید محتوی را از ارتباطات جدا کند و از این رو از دور جدیدی از ادغام عمودی جلوگیری کند؛ وضع یک مالیات بر صنعت تبلیغات؛ فشار بر سیلیکون ولی برای پرداخت مالیات با نرخی بالاتر؛ هزینه های عمومی بیشتر در عرصه «فرهنگ مردمی»، هنر و رادیو و تلویزیون عمومی (به سیستم آموزشی اشاره نمی شود). او در «جنگ کپی رایت»، خواهان اصلاحات است تا لغو یا «کپی لفت». بطور عمومی، تیلور معتقد است که ایدئولوژی «فرهنگ آزاد» که توسط مشتاقان وب ترویج می شود بر محور توزیع متمرکز است و با مبهم کردن، در نهایت باعث کاهش مردم و حمایت اجتماعی که زمینه تولید فرهنگی را فراهم می کند، می گردد. او در پی اصلاح و توازن از طریق یک طرز فکر بلند مدت تر «زیست محیطی» است، که بر پایه سیاست مصرف اخلاقی و «تجارت عادلانه» قرار دار تا بتوان انرا فرهنگی نامید که «پایدار» و «منصفانه» - بر خلاف «رایگان»- است.

از بسیاری جهات، پلت فرم مردم در جزئیات بسیار قوی است. با افشای اهداف خیلی ویژه (مانند این اسطوره که کتابخوان الکترونیکی برای محیط زیست خوب است؛ بنا بر گزارش نیویورک تایمز، یک کیندل منابعی به اندازه چهار دوجین کتاب مصرف می کند و جای پای کربن آن صد برابر است). تیلور یک گزارش بارزش و ابهام زدا از چشم انداز فعلی فرهنگ آمریکا ارائه می دهد. کتاب، در اسناد

تجربی قوی، اما در درک و آنالیز ساختاری ضعیف‌تر است. این احساس وجود دارد که همه موضوعات در اینجا در سطح باقی می‌ماند. اگر چه هدف اعلام شده وی کشف «نیروهای اجتماعی-اقتصادی که اینترنت و فن آوری را شکل می‌دهند» می‌باشد. تمام آنچه که برای ما در این جبهه برای شیوه توضیح علل عرضه می‌شود، تذکر گذرنده ارزش سهام است. تیلور، از نظر سیاسی خودش را «یک ترقی‌خواه» می‌داند- در کتاب جملات فراوانی وجود دارند که با «ترقی‌خواهی مانند من» آغاز می‌شود- که ظاهراً اشاره به بخشی از اراء آمریکایی دارد که در اطراف دموکرات‌های چپ، نیشن (The Nation) و دموکراسی نو (Democracy Now) قرار دارد. او نقاط قدرت، حس قدرتمند خشم اخلاقی و نفرت از بی‌عدالتی، و نقاط ضعف- مخصوصاً یک کوه نظری که می‌تواند نابینا در دیدن دنیای فراتر از مرزهای آمریکا باشد و در تحلیل نقش عملی حزب دموکرات برای وال استریت و سیلیکون والی ناکام می‌گردد- را تقسیم می‌کند.

پلت فرم مردم هیچ‌گاه این واقعیت را که دولت او با ما نه فقط به ادامه گسترش حالت مراقبت جهانی ریاست کرده است، بلکه بطور کاملاً استثنایی با نخبگان سیلیکون والی رابطه گرمی داشته است، را به مصاف نمی‌کشد. در حالی که گوگل، فیس بوک و همکاران، حامیان پروپا قرص دموکرات‌ها بوده‌اند، یک دَر گردان شاهد رفت و آمد کارکنان و ایده‌ها بین تکنولوژی و «انجمن‌های» اطلاعاتی بوده است. در کتاب تیلور، بطرز کاملاً تعجب‌آوری، خیلی کم در مورد قهرمانان دیجیتال که خشم رئیس‌جمهور سیلیکون والی را در آورده‌اند: منینگ، اسنودن، سوارتز، گفته می‌شود. هر چند که اقدامات آنان از قشورترین و عالمانه‌ترین کتاب‌های انتقادی در افشای روابط قدرت در دنیای دیجیتال، موثرتر بوده است. به طور مشابه، مانیفست تیلور می‌توانست قویتر باشد اگر او به ورای رودخانه ریو گراند نگاه کرده بود. این که کمپانی‌های آمریکایی صاحب مقدار زیادی از زیرساخت‌های وب، چه سخت‌افزار چه نرم‌افزار، هستند، پیامدهای متفاوتی در خارج از مرزهای ایالات متحده دارد. در راه رسیدن به آنچه که استالمن «استقلال کامپیوتری» نامیده است، دولت لولا در برزیل در پروژه‌های نرم افزار آزاد-آزاد به معنی رها تا اینکه رایگان - بیش از یک دهه قبل، شروع به سرمایه‌گذاری نمود. دولت کوریا در اکوادور همان مسیر را در پیش گرفت. یک رویکرد تطبیقی‌تر بین‌المللی می‌تواند نور بیشتری بر این که چه شرایطی به روزنامه‌نگاری تحقیقی آنلاین اجازه موفقیت می‌دهد، بی‌افکند؛ در فرانسه، مدیاپارت مبتنی بر اشتراک، بعد از پایه‌گذاری آن شکوفا شد، چرا که سردبیر سابق لوموند، ادوی پلنل در سال ۲۰۰۷، برخی از بزرگترین فسادهای سیاسی این کشور را افشا نمود.

در حالی که تیلور ایده نرم‌افزار آزاد را با عنوان «ازادی برای تعمیرکار» رد می‌کند، در نظر اول، چیزی

واقعی در مورد تنگ نظری در برنامه سیاسی آن مجسم می‌گردد، او شیوه‌گرایی که این تنگ‌نظری می‌تواند منجر به پیامدهای قابل توجهی گردد، وقتی که ما چارچوب را گسترده نموده و یک تصویر اجتماعی‌تری را آزمایش کنیم، را در نظر نمی‌گیرد. در حالی که شاید کاربر شخصی علاقه‌ای به ور رفتن با، مثلاً لینوکس کرنل، ندارد بلکه می‌خواهد بسادگی از آن استفاده کند. این واقعیت که آن می‌تواند دست‌کاری شود فضایی از عامل اجتماعی باز می‌کند که چندان بدیهی نیست. از آنجا که هر کس می‌تواند به تمام کد در هر لحظه‌ای دسترسی داشته باشد، برای هر نهاد، سرمایه یا دولتی، غیر ممکن است که بتواند کنترل قطعی بر کاربران بر اساس خود کد را تثبیت کند. و از آنجا که نتایج این پروسه اشتراکی است. هیچ‌کس نمی‌تواند علاقه شخصی در «تعمیرکاری» داشته باشد تا اینکه مستقیماً از این آزادی نفعی ببرد. با نرم‌افزار غیر-آزاد، فرد باید بسادگی به آن کسی که، یا سازمانی که آن را بوجود آورده است، اعتماد کند. با نرم‌افزار آزاد، این «هر کس» از نظر اجتماعی باز است، با مسئولیتی که در نهایت بر عهده جامعه خود کاربران قرار دارد.

در حالی که موضوع اعتماد ممکن بود در چند سال پیش خیلی بی‌خاصیت بنظر رسد، از آنجا که زندگی ما بطور فزاینده‌ای در میانه زیر ساخت‌های نرم‌افزاری قرار دارد، و بویژه بعد از اسنودن، این کاملاً آشکار است که چنین چیزهایی می‌تواند پیامدهای مهم سیاسی در بر داشته باشند. مثلاً، این اصلاً غیر معمول نیست که نرم‌افزارهای غیرآزاد، مجهز به «درب پشتی» مخفی باشند تا اینکه برنامه‌های ثالث بتوانند به جمع‌آوری اطلاعات در مورد کاربران بپردازند. اژانس‌های اطلاعاتی می‌توانند میکروفن یا دوربین تلفن شما را روشن کرده و به آنچه که انجام می‌دهید یا می‌گویید، پی ببرند. با نرم‌افزار آزاد، مشکل بطور قابل توجهی کاهش می‌یابد، چرا که دنیایی از کاربران وجود دارد که متوجه چنین خطراتی هستند، آماده و قادر به رفع، در صورت وجود چنین خطراتی. این مسائل - و توانایی جلوگیری از نظارت و یا اشکال ظریف مداخله تکنولوژیکی توسط برنامه‌های ثالث - ربط اشکالی با روزنامه نگاران، کنشگران، روشنفکران متعهد و کارگران فرهنگی دارد، و موضوعات مرکزی پلت‌فرم مردم محسوب می‌شوند.

ظاهراً هنوز کاملاً ممکن است در ورای میدان دید فناوری بزرگ و نظارت دولت زندگی کرد، و واقعاً «عوام» بسیاری وجود دارند که از این استقلال می‌توانند پشتیبانی کنند. استفاده از موتورهای جستجوگر بدون ردیاب، نظیر داک‌داک‌گو به جای گوگل، همچنین یک مهیاکننده ایمیل که به مسائل امنیتی توجه می‌کند مانند کولاب (Kolab) (بویژه وقتی که با رمزگذاری ترکیب شود)، یا یک کنشگر آزاد مانند رایزآپ (Riseup) یا این‌ون‌تاتی/اتیستیچی (Inventati/Autistici) تا اینکه

یک سرویس مبتنی بر آکھی مانند جی میل، که از توانایی‌اش در تحلیل پست همه تغذیه می‌کند، می‌تواند بطور قابل توجهی ردپای داده‌های یک فرد را کم کند. یک شبکه اجتماعی فدرال مانند دیاسپورا می‌تواند جایگزین فیس بوک شود؛ به جای اندروید گوگل می‌توان از سیستم عامل نرم‌افزار آزاد رپلیکانت استفاده کرد؛ اونکلاد می‌تواند همان کارکردی را که دروپ‌باکس دارد، عرضه کند. این لیست می‌تواند گسترده‌تر شود: [prism-break.org](http://prism-break.org) که توسط پنگ ژونگ اداره می‌شود و در شمال فرانسه، احتمالاً به طور مجازی، قرار دارد، دنیایی از پیشنهادات را ارائه می‌کند.

موانع عمده خروج در چنین مقیاس بزرگی در این مسیر عبارتند از، اول، گرایش خود-تقویت‌کننده برای تثبیت است، که باعث می‌شود مثلاً پیوستن به فیس بوک را بسیار ساده کند، اما رها کردن آن را بسیار مشکل؛ دوم، وسوسه استفاده ساده از خدماتی که مجانی و در دسترس هستند، در حالی که برنامه‌های جایگزین معمولاً وقت‌گیر یا پولی یا هر دو هستند. با این حال، یک سیاست فرهنگی اینترنتی باید سپاسگذار از کار برنامه‌نویسان نرم‌افزارهای رایگان بوده و باید تلاش به باز کردن چنین امکاناتی نماید. بعد از افشاگری‌های ویکی‌لیکس و اسنودن، نشانه‌هایی از یک اتحاد در حال ظهور میان هکرها و روزنامه‌نگاران به چشم می‌خورد، چنانچه *The Intercept* پلت‌فرم آنلاینی که توسط گلن گرین‌والد، جرمی اسکاویل و لورا پویتراس مستندساز راه‌اندازی شد، گواه این ادعاست. تیلور قطعاً حق دارد که ما نیاز داریم به نیروهای اجتماعی-اقتصادی که تکنولوژی‌های دیجیتالی را فرم می‌دهند توجه کنیم. شاید هدف یک استراتژی مؤثر در مقابل چنین دشمنان قدرتمندی، باز کردن جبهه‌های متعدد باشد؛ باید از پیشروی‌های واقعی، هر چند کوچک، استقبال نمود. پیچیدگی داستان جیمز این بود که استاد، مقلد آثار هنری خود را به اسم هنر به سوئیس فرستاد، و بلافاصله با معشوقه آن مرد جوان ازدواج کرد. به عبارت دیگر، درس عبرت این بود که همه چیز فقط مادی بود. کارگران جوان فرهنگی امروز، ممکن است تاکنون این درس را آموخته باشند.

برگرفته از نیولفت ریویو شماره ۹۲، مارس-آوریل ۲۰۱۵

Emilie Bickerton, Culture After Google, New Left Review, No 92, Mar/Apr 2015